

آموزه‌های تربیتی مکتب اهل بیت علیهم السلام

استاد اوجی شیرازی

(شبکه جهانی بیت‌العباس علیه السلام)

جلسه دوم \_ ۲۳ مهر ۱۴۰۳:

- قدم اول تربیت: خودسازی
- اولین قدم خودسازی: عزم و اراده
- شناخت گوهر وجودی انسان
- خدمت به حجت‌الله
- قاعده‌ی «لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ»
- باور مرگ، به زندگی ما جریان می‌دهد
- اهمیت محاسبه نفس
- استعانت از امام

اعوذ بالله من الشیطان اللّٰعین الرَّجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم کن لولیک الحجة بن الحسن، صلواتک علیه و علی آبائه، فی هذه الساعة و فی کلّ ساعة، ولیّاً و حافظاً و قائداً و ناصراً و دليلاً و عیناً حتی تُسکنه أرضک طَوْعاً و تُمتّعه فیها طویلاً.

خداوند متعال به آبروی امیرالمومنین فرج امام زمان را برساند و حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها را شفیعه‌ی ما در دنیا و آخرت قرار بدهد.

• خلاصه جلسه اول:

سخن ما در باب آموزه‌های تربیتی مکتب اهل بیت علیهم السلام بود و عرض کردیم که: تربیت به معنای این است که چیزی را پرورش بدهیم؛ به نحوی که تمام قابلیت‌های آن در مسیر کمال شکوفا شود.

چرا آموزه‌های تربیتی مکتب اهل بیت علیهم السلام؟ چون:

۱. نگاه به قابلیت‌های انسان در مکاتب مختلف فرق می‌کند.

۲. از کمال در مکاتب مختلف، تعبیرات مختلفی شده است.

بعضی انسان را موجودی تک بعدی و مادی انگاشته‌اند. بعضی او را یک موجود منحصرأ معنوی پنداشته‌اند و انسان را به سمت رُهبانیت کشانده‌اند.

اما وقتی که به دین و آموزه‌های دینی نگاه می‌کنیم، پروردگار متعال در قرآن و در فرمایشات حجت‌های خودش به تمام جوانب انسانی توجه کرده است، و برنامه‌هایی را برای هدایت و رشد و ترقی انسان به او داده است و انسان را به سمتی رسانده است که خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ.» (ذاریات/۵۶) آن قلّه‌ای که من برای رشد و ترقی شما به تصویر کشیده‌ام و شما را برای آن آفریده‌ام، این است که در مسیر عبودیت قدم بردارید.

و امروز می‌بینیم جوامع غربی و شرقی تمامشان دستشان را بالا گرفته‌اند و اعتراف می‌کنند که با وجود این همه پیشرفت‌هایی که در زندگی انسان اتفاق افتاده است، اما روز به روز ما در حال انحطاط هستیم و داریم به پرتگاه و جایی نزدیک می‌شویم که انسان را به هلاکت می‌کشاند، انسانیت را به هلاکت می‌کشاند؛ یعنی تبدیل به حیواناتی شدیم که فقط بدویم، بنشینیم، بلند شویم، یا به ماشین‌های متحرک تبدیل شدیم.

علتی که انسان به اینجا رسیده است، خداوند متعال می‌فرماید این است که خودت را فراموش کردی! و چه باعث می‌شود که انسان خودش را فراموش کند؟ خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ.» (حشر/۱۹)

چون خدا را فراموش کردید! فراموش کردن خدا مسیری است که ته این جاده، خودت را فراموش می‌کنی. و وقتی خودت را فراموش کنی، خودت را با ماشین اشتباه می‌گیری. خودت را با حیوان اشتباه می‌گیری. کار به جایی می‌رسد که به حیوانیت هم نمی‌رسی، «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ.» (اعراف/۱۷۹). از حیوان هم بدتر می‌شوی. چون حیوان نمی‌تواند حیوان نباشد، اما تو می‌توانستی حیوان نباشی، انسان باشی و در این جایگاه توقف کردی.

خداوند متعال این مسیر تربیتی را توسط حجت‌های خودش به ما نشان داده است و به تمام جوانب مختلف انسان توجه کرده است.

و ان شاء الله در این سلسله مباحث، آموزه‌هایی که موجب رشد و ترقی ما می‌شود را بررسی خواهیم کرد.

## • جلسه دوم:

### • قدم اول تربیت: خودسازی

عرض ما در باب آموزه‌های تربیتی مکتب اهل بیت علیهم السلام بود و گفتیم قبل از اینکه من بخواهم دیگران را تربیت کنم، قدم اول این است که خودم را تربیت کنم.

خداوند متعال در سوره تحریم می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا» (تحریم/۶)

قبل از اینکه بخواهم به دیگران و به خانواده‌ام بپردازم، من باید خودم را اصلاح کنم. و دو صد گفته، چون نیم‌کردار نیست. «كونوا دُعَاةَ النَّاسِ بِغَيْرِ السِّنَتِكُمْ»

عادت ما این است که سخن برانیم و سخن بگوییم. اما در حقیقت آن چیزی که در تربیت، نقش اساسی را ایفا می‌کند، رفتار ماست.

لذا من باید از خودم آغاز کنم. خودم تربیت‌شده باشم، تا بتوانم روی دیگران هم اثر بگذارم و دیگران را هم به سمت هدایت و دور شدن از خذلان و آتش جهنم رهنمون باشم.

حضرت مولانا امیرالمومنین سلام الله علیه فرمودند: «مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا، فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ».

کسی که می‌خواهد امام دیگران باشد، (امام به معنای امام معصوم نیست. یعنی کسی که پیشواست. کسی که مدیر است. مدیر خانه خودش است. کسی که مسئولیتی دارد، در کارگاه خودش، در مغازه خودش. هر کجا که هست، پیشوا و

مدیر است)، قبل از اینکه بخواهد دیگران را آموزش دهد، دیگران را تربیت کند، باید از خودش شروع کند.

لذا خداوند متعال می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ» (مائده/۱۰۵)

بر تو باد خودت! خودت را تربیت کن.

امیرالمومنین سلام الله علیه فرمودند:

دَوَاؤُكَ فَيْكَ وَ مَا تَشْعُرُ / وَ دَاوُكَ مِنْكَ وَ مَا تَنْظُرُ

وَ تَزْعُمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ / وَ فَيْكَ أَنْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ.

دنبال چی می‌گردد؟ درد دست خودت است.

چی می‌خواهم عرض کنم؟ می‌خواهم بگویم قبل از اینکه من بخواهم دیگری را درمان کنم، باید خودم درمان شوم. پیش هر طبیبی بروم، کلی مرا بازجویی می‌کند تا از درون من، درد مرا بفهمد. می‌پرسد آقا، حسست چیست؟ کجای گلویت درد می‌کند؟ برای اینکه درد مرا بفهمد، از خودم می‌پرسد.

امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: تو که خودت، درد خودت را می‌دانی، دوا می‌خواهی؟ دَوَاؤُكَ فِیکَ! دواى خودت هم نزد خودت است. بعد فکر کردی هشتاد کیلو وزن است، همین هستی؟ وَ فِیکَ أَنْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ. یک عالم بزرگی در درون تو هست. لذا باید به خودت پردازی. باید فکر کنی.

پس در این مسیر تربیت که من می‌خواهم قدم بگذارم، اولینش این است. من می‌خواهم خودم را بسازم. نیمه اول سلسله عرایض ما، خودسازی است. نیمه دوم این است که حالا بچه‌ام را چطور تربیت کنم. همسر را چطور تربیت کنم. ولی پایه‌اش آن قسمت اول است. قبل از اینکه به خودم پردازم، نمی‌توانم وارد بحث دوم شوم.

حالا من می‌خواهم خودسازی کنم. بسم الله. اولین قدم چیست؟

در دعای روز ۲۷ ماه رجب، این‌طور می‌خوانیم: «الْهَى قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ أَفْضَلَ زَادِ الرَّاحِلِ إِلَيْكَ عَزْمُ ارَادَةٍ يَخْتَارُكَ بِهَا.» خدایا من این را فهمیدم که اولین قدم و مهم‌ترین قدمی که باید بردارم، این است که عزم داشته باشم. تصمیم بگیرم.

شما حساب کن ۱۲۴ هزار پیغمبر و کتاب‌های آسمانی و شرائع انبیاء بیاید، اما یک کسی نخواهد، خب نمی‌خواهد دیگر.

پس اولین قدم، من باید عزمش را داشته باشم. من باید تصمیم بگیرم. من باید فکر کنم که ما خُلِقْنَا لهذا؟ فرق من با گرگ و شغال و موجودات دیگر چیست؟

من خلق شده‌ام تا در مسیر عبودیت خدا، به جایی برسم که: رِضَاوُنْ مِنْ اللَّهِ اکبر!

من چطور می‌توانم به این تصمیم مردانه‌ی جانانه‌ای که هیچ لغزشی در آن نباشد، برسم؟

پس اولین قدم، من باید از خودم شروع کنم که بتوانم پدر خوبی باشم. معلم خوبی باشم. که بتوانم در مسیر تربیت، موفق باشم.

• اولین قدمِ خودسازی، عزم و اراده است.

من چطور به عزم و اراده برسم؟ من که ده بار تصمیم گرفتم، شکستم.

برای اینکه من به عزم و اراده برسم، باید بنشینم، با خودم فکر کنم که خداوند متعال چه نعمتی در وجود من قرار داده است؟

یعنی باید گوهر وجود خودم را بشناسم.

حضرت امیرالمومنین سلام الله علیه فرمودند: «مَنْ لَمْ يَعْرِفْ نَفْسَهُ بَعْدَ عَنْ سَبِيلِ النَّجَاةِ».

کسی که خودش را نشناسد، از راه نجات، دور می‌افتد.

خودش را نشناسد، یعنی چی؟

شما گمان کن، یک سکه ارزشمندی روی زمین افتاده است. سکه طلاست. بچه چی می‌خواهد؟ پفک می‌خواهد. می‌آید این سکه را برمی‌دارد. باباجان، تو با این سکه خیلی کارها می‌توانی کنی. این گوهر است. این جواهر است. این طلاست. اما می‌رود کجا هزینه‌اش می‌کند؟ برای چیزی که ارزشی ندارد. حداقل نسبت به این ارزشی ندارد. باید کسی به این بچه بفهماند خواسته تو در مقابل این سکه، چیزی نیست.

ما در حقیقت همین بچه‌هایی هستیم که خدا این گوهر وجود را به ما داده است، این عظمت را داده است، بعد من به چی می‌خواهم اکتفا کنم؟ می‌خواهم عمر و جان و وجودم و ظرفیت عمیقی که خداوند متعال به من داده است را در چه مسیری خرج کنم؟

پس اولین قدم، باید بنشینم به این فکر کنم که فلانی،

دَوَاؤُكَ فَيْكَ وَ مَا تَشْعُرُ / وَ دَاوُكَ مِنْكَ وَ مَا تَنْظُرُ

وَ تَزْعُمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ / وَ فَيْكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ.

«مَنْ عَرَفَ شَرَفَ مَعْنَاهُ صَانَهُ عَنْ دَنَاءَةِ شَهْوَتِهِ وَ زُورِ مُنَاهُ.» کسی که شرافت خودش را بفهمد، دیگر آرزوهای بچگانه سراغش نمی‌آید. دیگر گرفتار دام شهوت نمی‌شود. گرفتار زنجیر شهوات و امیال نفسانی نمی‌شود.

الان دیدید می‌روند یک عالم دینی را می‌بینند، می‌گویند ما را نصیحت کن.

چه رفتار خوبی است. چه سیره خوبی است. قبلا هم محضر اهل بیت علیهم السلام می‌آمدند که آقا جان، ما را نصیحت کنید. آمد محضر امام سجاد سلام الله علیه، گفت آقا جان، چی کار کنم؟

(این روایت در کتاب جهاد با نفس وسائل الشیعه است.)

حضرت فرمودند: «إِنَّكَ قَدْ جُعِلْتَ طَبِيبَ نَفْسِكَ، وَ بَيِّنَ لَكَ الدَّاءُ، وَ عُرِفَتْ آيَةُ الصِّحَّةِ، وَ دُلِّلْتَ عَلَى الدَّوَاءِ، فَانْظُرْ كَيْفَ قِيَامُكَ عَلَى نَفْسِكَ.»

تو خودت طیب خودت هستی!

من الان بنشینم، فکر کنم، باور کنید می‌فهمم که چشمم دارد مرا زمین می‌زند. بی‌نظمی‌ام دارد مرا زمین می‌زند. زبانم دارد مرا زمین می‌زند. بی‌تفاوتی‌ام نسبت به نمازم دارد مرا زمین می‌زند. هر کسی بنشیند از خودش حساب بکشد، واقعا پی می‌برد به اینکه نقطه ضعف من کجاست.

پس اولین قدم این است که من بفهمم که خدا چه عظمتی در وجود هر موجودی گذاشته است و چه پتانسیلی دارد و چه توانایی در وجود او هست.

وقتی که این را فهمید، تصمیم مردانه می‌گیرد.

کسی که یک سرمایه هنگفت دارد، اگر عاقل باشد، دنبال این است که سرمایه‌اش را در مسیری خرج کند که ارزشش را داشته باشد. اگر بفهمد نمی‌آید پولش را آتش بزند. وقتی من شب و روزم شده وسیله‌هایی که شیطان دست ما داده است که عمر ما را به بطلالت بگذرانند. نمی‌خواهم بگویم استفاده خوب ندارد، اما غالب استفاده‌هایش را داریم می‌بینیم. حیران شدن جوان‌ها را می‌بینیم. طرف چهل سالش است، دارد خانه‌سازی می‌کند، دارد بازی می‌کند. حالا ان شاء الله در بحث بازی فرزندانمان که رسید، عرض می‌کنیم که بازی برای چه دوره سنی است.

وقتی من نمی‌دانم عمرم را دارم صرف چی می‌کنم، یعنی نفهمیدم گوهر وجود خودم را.

وقتی نفهمیدم چه ارزشی دارد، تصمیم مردانه می‌گیرم. این قدم اول. حالا برویم سراغ قدم بعد.

• قدم بعد این است که من این گوهر وجود را در چه مسیری می‌خواهم خرج کنم؟

این سکه‌ای که بچه پیدا کرده است، الان فهمید که خیلی ارزش دارد، حالا با این می‌خواهی چی بخری؟ این سکه را در چه مسیری می‌خواهی استفاده کنی؟

دور و برمان یک سری بزنینم، یک نگاهی کنیم، ببینیم چی ارزش دارد که عمر و جوانی من خرج آن شود؟

خداوند متعال یک تعبیری دارد در سوره انعام، که وقتی حضرت ابراهیم به ستاره‌پرستان رسیدند، «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا..» (انعام/۷۶) شب شد، ستاره‌ها را دید. بعد دید یک عده در مقابل ستاره‌ها سجده می‌کنند. حضرت ابراهیم گفتند: «هَذَا رَبِّي؟» این جمله، استفهامی است. سوالی است. یک عده خبری می‌خوانند، اشتباه است. توهین به پیغمبر است. توهین به خلیل الله است.

«قَالَ هَذَا رَبِّي؟» آیا این خداست؟ شما می‌گویید این خدای من است؟ نگفت این خدای من است!

گفتند بله، ستاره است دیگر. حضرت ابراهیم هم صبر کرد، فَلَمَّا أَفَلَ وقتی که صبح شد، گفت کو ستاره؟ کو خدا؟ نکته اینجاست: حضرت ابراهیم گفت: «لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ.» (انعام/۷۶) من آن چیزهایی که افول می‌کند را دوست ندارم.

من خیلی بچه‌تر از الان بودم، در کتاب‌های دینی مدرسه وقتی به این آیه رسیدم، به خودم گفتم خب حضرت ابراهیم می‌توانستند بگویند من ستاره نمی‌پرستم. صبح شد، ستاره رفت، آقایان من ستاره نمی‌پرستم، فی امان الله. خدا حافظ.

اما حضرت ابراهیم گفت: «لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ.» من آن چیزی که افول می‌کند را دوست ندارم.

الان ما می‌فهمیم حضرت ابراهیم داشتند رمز می‌گفتند، راز می‌گفتند که:

• آن چیزی که افول می‌کند، قابلیت دوست داشته‌شدن ندارد.

آن چیزی قابلیت دارد که تو جانت را برایش خرج کنی، که لیاقتش را داشته باشد؛ که ماندگار باشد.

ما از این موضوع غافل شدیم.

«إِلَهِي إِنْ أَنَا مَتْنِي الْغَفْلَةُ عَنِ الْإِسْتِعْدَادِ لِلِقَائِكَ.»

خدایا غفلت، مرا فراموشانده که من می‌توانم استعداد لقای تو را داشته باشم.

کار به جایی می‌رسد که خلیفه الله و امام از ما راضی شود.

همه مقام‌ها که انتصابی نیست، اکتسابی هم هست. این همه امام‌زاده‌ی واجب‌التعظیم سلام الله علیهم اجمعین، اما حضرت معصومه سلام الله علیها که بوده است؟ چه مقامی کسب کرده است؟ چه مقامی دارد؟ برای چند امام‌زاده چنین تعبیری داریم؟ جان من فدای فرزندان ائمه علیهم السلام، اما این بانو چه عظمتی دارد که پدرش به او بگوید: فداها أبوها. پدرش فدای او بشود.

اینکه دارم می‌گویم به این معنا نیست که من بیچاره می‌توانم به این مقام برسم. اصلاً من نمی‌توانم به مقام سلمان‌شان هم فکر کنم. اما می‌توانم ببینم و بشنوم و غبطه بخورم که حضرت معصومه سلام الله علیها، دختر امام، می‌تواند به جایی برسد، می‌تواند به عظمتی برسد که: «تَدْخُلُ بِشَفَاعَتِهَا شِيعَتِي الْجَنَّةَ بِأَجْمَعِهِمْ.» قدرتی دارد که می‌تواند تمام شیعیان را بهشتی کند. یعنی اگر در این دنیا بروی گردن جلوی او کج کنی، «مَنْ زَارَهَا عَارِفًا بِحَقِّهَا فَلَهُ الْجَنَّةُ.» بهشت واجب می‌شود بر کسی که عرفان به حق این بانو داشته باشد و به زیارت او برود.

«مَنْ زَارَ الْمَعْصُومَةَ سَلَامَ اللَّهِ عَلَيْهَا فَلَهُ الْجَنَّةُ.» کسی که معصومه ما را زیارت کند...

اسمشان فاطمه کبری بوده است. لقب معصومه، انتزاعی است. کسی که معصومه سلام الله علیها را زیارت کند، یعنی این بانو، معصومه هستند. یعنی استفاده از تمام پتانسیل های وجودی. یعنی فهم عظمت وجودشان و قدم برداشتن در مسیری که می تواند انسان را به آن حد اعلاء برساند.

قدم به قدم جلو بیایم. من اول باید تصمیم بگیرم. چطور به تصمیم می رسم؟ باید عظمت وجود انسانی خودم را بفهمم. وقتی فهمیدم، قدم دوم این است که توی چه مسیری می خواهم آن را خرج کنم. بیا دور و برت را نگاه کن. ببین کدامش ماندگار است. قاعده، «إِنِّي لَا أَحِبُّ الْآفِلِينَ» است. و خدا اصلاً از قصد دارد اینها را به ما نشان می دهد. در دعای عرفه است که: «إِلَهِي عَلِّمْتُ بِاخْتِلَافِ الْأَثَارِ وَ تَنَقُّلَاتِ الْأَطْوَارِ.» خدایا اینکه می بینم پاییز می آید، می رود. زمستان می آید، نمی ماند. شب می آید، تمام می شود. جوانی می آید، بعدش پیری می رسد. این را می فهمم که هیچ چیز ماندگار نیست. می دانم تو می خواهی به من بگویی: «أَنْ مُرَادَكَ مِنِّي أَنْ تَتَعَرَّفَ إِلَيَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ.» می خواهی خودت را به من نشان بدهی.

می گویند کسی عقد کرده بود، پدر زنش نمی گذاشت بیاید همسرش را ببیند. این دختر می آمد لب پنجره، فرش تکان می داد. به بهانه فرش تکان دادن، بیرون می آمد که همسرش آن پایین او را ببیند. یکی از علما داشت رد می شد، این صحنه را دید. توی سر خودش زد. پرسیدند چی شده است؟ گفت: با صد هزار جلوه برون آمدی که من / با صد هزار دیده تماشا کنم تو را. خدا می خواهد خودش را به ما نشان بدهد. فرش تکاندن، بهانه است.

خداوند متعال با افول هر چیزی می خواهد به ما بگوید همه چیز، رفتنی است.

«وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ.» (الرحمن/ ۲۷). وجه الله می ماند!

• وجه الله چیست، که ارزشش را دارد تو عمرت را پای او بگذاری؟

کسی می آید یک عمر کار کند، به خانه ای بدهد که می داند چند وقت دیگر شهرداری می آید این خانه را خراب می کند و هیچ چیز هم به او نمی دهد؟ هیچ کس چنین کاری نمی کند.

من نمی توانم سرمایه وجودم را بر چیزی بگذارم که هیچ ارزش و فایده ای برای من ندارد.

چطور عقل من این را می فهمد؟

وقتی که من به گوهر وجود خودم پی ببرم. بفهمم که چی دارم. وقتی بفهمم، نمی‌آیم عمر و جوانی خودم را با بازی خرج کنم. بازی‌ای که شب‌ها تا صبح، وقت بعضی جوان‌ها را می‌گیرد. وای، وای، وای از زیبایی‌های پوشالی و مجازی که شیطان برای ما درست می‌کند.

آن چیزی که ماندگار است، چیست؟ وجه الله! وجه خدا می‌ماند.

• وجه الله چیست؟

أَيْنَ وَجْهِ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ؟

خدا به ما می‌فرماید آخرش تویی و امام زمان. لذا باید زندگی‌ات را در خدمت او بگذاری.

شما در این لباس، من در این لباس. شما از بازیگرهایی که نقش بازی می‌کنند، پیرس شغلت چیست. می‌گوید بازیگرم. حالا ممکن است توی یک فیلم، نقش راننده داشته باشد. یک‌جا نقش قصاب داشته باشد. یک‌جا نقش بقال. ولی تماش می‌گوید من بازیگرم. یعنی همه ما نقش کلی‌مان این است که مرید و نوکر و خاکسار امام زمان سلام الله علیه باشیم. نقش‌هایمان فرق می‌کند. شما در نقش مجری، بنده در این نقش.

• هر کسی باید این را بداند که مسیر ما مسیر نوکری است و این مسیر، مسیری است که افول ندارد.

خداوند متعال یک گفتگویی را در قرآن نقل می‌کند که چهار هزار سال پیش، بین حضرت صالح و قومش اتفاق افتاده است. این گفتگو را خدا در قرآن، کتاب آسمانی‌اش آورده است. یعنی این گفتگو خیلی مهم است.

می‌فرماید حضرت صالح رو کرد به قوم خودش که اینها آمده بودند توی دل کوه، خانه ساخته بودند؛ چه خانه‌هایی! آب از وسط آن رد می‌شد. دشمن نمی‌توانست سایه آنها را با تیر بزند. حضرت صالح به آنها گفت: «اتُّرَكُونَ فِي مَا هَهُنَّاءَ آمِنِينَ.» (شعراء/۱۴۶) فکر کردید اینجا دیگر امنیت تمام است؟

«فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ.» (شعراء/۱۴۷) برای خودتان بهشت درست کردید و چشمه از بین کوه‌هایتان رد می‌شود.

«وَزُرُوعٍ وَ نَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ \* وَ تَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ.» (شعراء/۱۴۸ و ۱۴۹) از توی دل کوه برای خودتان خانه ساختید.

نه که اینها بد است؛ اما فکر کردید همه اینها برای شما می‌ماند؟

ته تماش این است که ما با مرگ به همه اینها می‌گوییم فی امان الله، خدا حافظ.

حالا نسخه غرب چیست؟ نگوییم غرب، نسخه دنیا و جامعه امروزی ما چیست؟ نسخه انسان‌های امروز، منهای وحی، منهای خدا چیست؟ می‌گویید به مرگ فکر نکن. اسم مرگ را نیاور. کفن نخر، شگون ندارد. اصلاً این حرف‌ها را نزن. قبرستان را بیرون شهر بساز. قبرستان قبلی‌ها را پارک کن. به مرگ فکر نکن، زندگی و روحیه‌ات از بین می‌رود. اما دقیقاً می‌بینیم فرمایش خدا و اهل بیت علیهم السلام، ۱۸۰ درجه فرق می‌کند. نه تنها مرگ را موجب افسردگی نمی‌داند، بلکه مرگ را موجب این می‌داند که ما بیشتر و با سرعت بهتری به سمت هدفمان حرکت کنیم. چرا؟ یک موقع شما لب ساحل هستی، داری با دوچرخه می‌روی و می‌آیی. رکاب می‌زنی. آرام می‌روی. کنار می‌زنی. ولی یک موقع می‌گویی من توی مسابقه هستم. هر لحظه ممکن است زمین بخورم، به من بزنند، از من رد شوند. می‌زنی بروی تا به مقصد و مقصود خودت برسی.

• ما باید مرگ را باور کنیم. باور مرگ به زندگی ما جریان می‌دهد.

لذا امیرالمومنین سلام الله علیه فرمودند: «وَاللَّهِ لَا بَنُ أَبِيطَالِبٍ آئِسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِئَدَى أُمِّهِ.» ببینید چه مقامی است. الله اکبر! جان من فدای فرمایشات شما یا امیرالمومنین. سلام الله علیک یا امیرالمومنین. همه عالم امکان را جمع کنید، همه اندیشمندان عالم را جمع کنید، والله قسم یک جمله‌ی امیرالمومنین را نمی‌توانند بدل‌سازی کنند. تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی؟ مظلومیت مولا، منم! که وای، وای، وای، امروز دور و بر امیرالمومنین سلام الله علیه مایی هستیم که قدر نمی‌دانیم.

سَلِ الْمَصَانِعَ رَكْباً تَهَيِّمُ فِي الْفُلُوتِ / تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی؟  
تو در کنار فراتی، ندانی این معنی / که اهل بادیه دانند قدر آب فرات.

امیرالمومنین سلام الله علیه فرمودند: «وَاللَّهِ لَا بَنُ أَبِيطَالِبٍ آئِسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِئَدَى أُمِّهِ.» برو توی دل این جمله، بین چیست. طفل، چشمش را باز می‌کند، با اولین چیزی که آشنا می‌شود، سینه مادر است. دقت کردی بچه کوچک، بال بال می‌زند برای سینه مادر؟ همه زندگی خودش را وابسته به آن می‌داند. چقدر این بچه اُنس با سینه مادر دارد؛ چون از روز اول با آن بوده است. فرمودند به خدا قسم، من علی ابن ابی طالب، بیش از این، با مرگ اُنس دارم.

بعد من بترسم از مرگ؟

مرگ باعث می شود که بدانم همه چیز، خداحافظی است. همه چیز، رفتنی است. مرگ باعث می شود که بدانم من باید به سمت چیزی حرکت کنم که برای من ماندگار باشد و آن وجه الله است.

وجه الله چیست؟ امام است. حجت خداست.

به خدا قسم، توی عالم رفاقت، هر کسی را شما پیدا کنید، ته اش این است که با هم اختلاف دارید.

روز قیامت که می شود، برادر از برادر، مادر از بچه اش فرار می کند. آنجا چه کسی به داد من می رسد؟ کدام ماندگار است؟ حجت الله ماندگار است.

لذا توی تربیت، اول باید من خودم به اینجا برسم که حیف است گوهر وجودم را صرف چیزی غیر خدمت گزاری امام زمان علیه السلام کنم.

و دور و برش هم که قحطی نوکر نیامده. ما نباشیم، دیگران هستند. امروز نگاه نکنید روز مظلومیت امام زمان علیه السلام است. خداوند متعال، ملائکه را خدمت گزار ایشان قرار داده است. من نیاز به یاری او دارم!

#### • محاسبه نفس:

تا اینجا آمدیم که من:

۱. تصمیم به خودسازی گرفتم.
۲. گوهر وجودم را شناختم.
۳. فهمیدم که باید در چه مسیری خرجش کنم.

اما ما توی زندگیمان، هی شل کن، سفت کن داریم.

نکته بسیار مهم و ضروری این است که شاید ما هم از آن غفلت کردیم. یک موقع چند تا رفیق هستند، می گویند شرط رفاقت با ما مثلاً فلان نکته است. هر گروهی برای خودشان، یک سری قوانین دارند. اهل بیت علیهم السلام می گویند کسی که می خواهد خودش را از ما بداند، یک سری نکات را باید رعایت کند، و الا فی امان الله.

یکی از اینها این است: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ.»

از ما نیست کسی که هر روز از خودش حساب نکشد.

الان می‌گویند فلانی توی بازار، بین چطور مشتری جذب می‌کند. چطور مشتری راه می‌اندازد. چه سودی می‌کند. او زرنگ است. ولی مولا فرمودند: «أَكْبَسُ الْكَيْسِينَ مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ.» زرنگ‌ترین زرنگ‌ها می‌دانی کیست؟ کسی که نمی‌گذارد حسابش تلنبار شود. او زرنگ است که حساب خودش را می‌کشد.

«حَاسِبُوا قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا.» قبل از اینکه دیگران ببینند بگویند چه کاره‌ای، خودت فکر کن.

ما باید به اینجا برسیم. ما باید شب‌ها بنشینیم حساب کنیم، نمازم چطور بود. امروز از صبح که بیدار شدم، آیا نماز صبح خواندم. چطور خواندم. اول وقت خواندم. اخلاق من چطور بود. از کوره در رفتم یا نرفتم. مگر فرمودند اهل بیت علیهم السلام که بهترین شما خوش‌اخلاق‌ترین شما نزد زن و بچه‌اش است. حق الناسم چطور بود. زبانم چطور بود (که سر سبز می‌دهد بر باد). چشمم چطور بود. اخلاصم چطور بود. کیفیت اعمالم چطور بود. نظم من چطور بود. اینها را بنویسم، به خودم نمره بدهم.

#### • فایده‌اش چیست؟

کمترین فایده‌اش این است که نگاه می‌کنم می‌بینم وای، امروز خراب کردم. تلنگری به من می‌خورد. می‌گویم: الهی أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ. خدا مهربان است. خدا می‌گوید همین استغفارت را من می‌خرم.

یا نه، خوب بودم. می‌گویم: شُكْرًا لَكَ. خدایا من که این کاره نیستم، تو کمکم کردی. دعای نصف شب امام زمانم کمکم کرد. خدا دستت درد نکند. خدا هم می‌گوید انقدر تو فهمیدم بودی، از من سپاس‌گزاری کردی، «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ.» (ابراهیم/۷) من بیشتر به تو می‌دهم. من فردا هم کمکت می‌کنم که در مسیر من قدم برداری.

#### • فایده محاسبه نفس این است که من هر لحظه به سمت رضایت حجت الله قدم برمی‌دارم.

و در طول روز هم هی به خودم تلنگر می‌زنم که من امشب می‌خواهم از خودم حساب بکشم.

لذا مراقب اعمال خودم خواهم بود.

نکته مهم: علمای اخلاق می‌گویند قبل از محاسبه، باید مُشارطه باشد. مشارطه یعنی من با خودم شرط کنم.

اول، مشارطه است. آخر، محاسبه. این وسط هم مراقبه. اینها لسان روایی دارد.

مشارطه را من با چه کسی شرط کنم؟ با امامم باید شرط کنم!

«حَرِّكَ شَفَتَيْكَ فَإِنَّ الْجَوَابَ يَأْتِيكَ.» تو لب‌ت را تکان بده، اسم ما اهل بیت را بیاور، ما پاسخ تو را می‌دهیم.

لذا اول صبحی که آغاز می‌کنم، چه کنم؟

بنویسم که یا صاحب الزمان، کمکم کن که امروزم روز خوبی باشد. یا صاحب الزمان، ما که نداریم به غیر از تو کس.

اینهایی که دارم عرض می‌کنم، قدم عملی است. یعنی اگر امروز، مخاطب ما و حقیر (به دعای مخاطبین گرامی)، لیاقت بر این کار پیدا کنم، از فردا تغییر را در زندگی خودم می‌چشم. آرامش پیدا می‌کنم. چون «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ». (رعد/۲۸)

آن چیزی که دل را آرام می‌کند، ذکر الله است.

ذکر الله چیست؟ فرمودند: «نَحْنُ ذِكْرُ اللَّهِ».

بعد روزی که با عریضه‌نویسی برای امام عصر علیه السلام شروع شود و درخواست استعانت از امام عصر علیه السلام باشد، گمان کردید کسی بگوید یابن الحسن، کمکم کن روز خوبی داشته باشم، آقا بی تفاوت هستند نسبت به درخواست او؟ مَا هَكَذَا الظَّنُّ بِكَ!

اَكْرُمُ الْأَكْرَمِينَ است. دعای امام زمان علیه السلام، قطعاً روز او را خواهد ساخت.

و در طول روز هم مراقبه کند.

در نهایت این محاسبه نفس از اولی که شروع میشود، از کلاس اول است. مرحله بعدش من نگاه می‌کنم می‌بینم آیا امروز به غیر خدا دل بستم یا نبستم؟

کم‌کم شما نگاه می‌کنی می‌بینی پله، پله، چطور فرمایشات اهل بیت علیهم السلام دست شما را گرفت.

بعد وقتی که خودم را ساختم، بخواهم یا نخواهم، در محیطم می‌توانم موثر باشم. می‌توانم پدر خوبی برای فرزندم، فرزند خوبی برای پدر و مادرم، مدیر خوبی برای زیردستانم و قس علی هذا باشم.

خوش آن ساعت که بر بالین خویشم باشی و باشد اجل، در قبض جان، تن مضطرب، من در تماشایت

یقین دارم که می‌آیی و از نزدیک می‌بینم تو را آخر / همان وقتی که می‌میرم، عجب می‌میرم خوبی

اللهم عجل لوليک الفرج

